



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه جلسه قبل

در بحث امر به شیء و نهی از ضد خاص بیان شد که دو دلیل برای اثبات اقتضای امر، نهی از ضد خاص وجود دارد. دلیل اول از طریق مقدمیت عدم یک ضد، برای وجود ضد دیگر است؛ مثلاً مقدمیت عدم قیام برای جلوس. جلوس با قیام تضاد دارد و عدم قیام، مقدمه جلوس است. در طول تاریخ، بین بزرگان این اختلاف بوده که آیا تمناع و تنافر بین دو ضد، مستلزم این است که عدم یکی، مقدمه دیگری باشد یا نه؟

بیان شد که در کلمات قدما و قبل از عصر جدید اصول که از مرحوم شیخ شروع می‌شود، این استدلال برای مقدمیت بر اساس تمناع و تعاند و تنافر میان ضدین بوده است و ضدین باهم تمناع و تضاد دارند و لایجتماعان هستند. معنای تمناع این است که هرکدام دیگری را منع می‌کند پس عدم هرکدام، مقدمه برای وجود یکی دیگر می‌شود.

در این استدلال، می‌خواهند از تمناع، به مانعیت برسند و از مانعیت به این برسند که عدم یکی، عدم مانع است و عدم مانع هم جزء علت می‌شود و آن هم مقدمه می‌شود؛ مثلاً سیاهی و سفیدی تمناع دارند و هر یک مانع بر دیگری است، پس عدم هرکدام، عدم مانع بر دیگری می‌شود و عدم مانع هم یکی از اجزای علت است، اجزای علت هم مقدم می‌شود.

## خلاصه استدلال اول

اولاً بین ضدین تمناع است. ثانیاً معنای تمناع این است که هرکدام مانع از دیگری است. ثالثاً وقتی مانع شد عدم آن، شرط برای وجود دیگر است. رابعاً عدم مانع از شرایط وجود معلول و از اجزای علت تامه است و خامساً اجزای علت هم مقدم بر معلول است. نتیجه این است که عدم هرکدام، مقدمه برای دیگری است.

## اشکال استدلال اول

گفتیم که این استدلال از عصر صاحب کفایه تا الآن محل چندین مناقشه است که هرکدام از این مناقشات، بحث‌های فلسفی را در پی دارد. اشکالی که جلسه قبل بیان شد اشکال مرحوم نائینی بود که دو مقدمه داشت:



## مقدمه اول

علت هر چیزی، متشکل از سه چیز است: شرط و مقتضی و نبود مانع. این‌ها در یک رتبه نیستند و در تحقق معلول این سه چیز باید باشد. نبود معلول را مادامی که مقتضی نباشد، به عدم مقتضی نسبت می‌دهند اما اگر مقتضی و شرط بود ولی مانع جلوگیری کرد می‌گویند: عدم معلول مستند به وجود مانع است.

## مقدمه دوم

اقتضای محال، محال است. اگر چیزی وجوداً محال شد یعنی محال شد که در عالم محقق شود، اقتضای محال هم نمی‌تواند محقق شود و لذا اقتضای امر محال، محال است.

حرف اصلی مرحوم نائینی این است که می‌گویند: ما تمنع دو ضد را قبول نداریم. تمنع یعنی قرار گرفتن دو ضد روبروی هم؛ مثلاً قیام و قعود و سیاهی و سفیدی نمی‌توانند تمنع داشته باشند؛ برای این که وقتی یک ضد، موجود است یعنی الآن کسی نشسته، یا سفیدی موجود است، سیاهی یا قیام که الآن نیست نمی‌تواند مانع این‌ها باشد؛ برای این که قیام یا سیاهی که الآن نیست مقتضی ندارد و نمی‌تواند هم داشته باشد.

طبق مقدمه دوم، مقتضی قیام الآن نمی‌تواند باشد، برای این که اگر مقتضی باشد، اجتماع ضدین می‌شود. پس ضدی که الآن نیست، مقتضی هم ندارد؛ برای این که اگر بخواهد مقتضی داشته باشد، طبق مقدمه دوم اقتضای محال می‌شود و اقتضای محال، محال است.

وقتی مقتضی نباشد، طبق مقدمه اول نمی‌توان گفت: نبود آن به خاطر مانعی است چون همان‌طور که گفتیم زمانی عدم را به مانعی نسبت می‌دهیم که مقتضی آن باشد و مانع جلوی آن را گرفته باشد؛ اما اینجا مقتضی وجود ندارد؛ بنابراین طبق مقدمه دوم، ضدی که نیست مقتضی ندارد و اقتضاء المحال محالاً و طبق مقدمه اول وقتی مقتضی نباشد نمی‌توان وصف مانعیت را اجرا کرد.

مثال: در ازاله نجاست و تطهیر و یا نماز خواندن یا باید نماز بخواند یا پاک کند الآن که ازاله نجاست می‌کند، دیگر نمی‌توانیم بگوییم نماز خواندن مانع است برای این که نماز خواندن، مقتضی ندارد و مقتضی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر مقتضی وجود داشته باشد اقتضای محال است و جایز نیست. پس مقتضی نماز خواندن نیست و وقتی مقتضی نباشد نمی‌توان وصف به مانعیت داد.



## اشکال بر مقدمه دوم

مقدمه اول را آیت‌الله خوئی تأیید می‌کنند؛ اما مقدمه دوم علیرغم شکل زیبایی که دارد فرمایش درستی نیست و شاگرد ایشان آیت‌الله خوئی و حضرت آیت‌الله وحید هم اشکال وارد کرده‌اند.

## اشکال نقضی

لازمه فرمایش مرحوم نائینی این است که در عالم هیچ مانعی وجود نداشته باشد (این اشکال در کلام آیت‌الله خویی نیست). وقتی شما می‌گویید: آتش چوبی را می‌سوزاند باید آتش (مقتضی) نزدیک به چوب باشد (شرط) و رطوبت هم (مانع) نباشد. اگر آتش چوب را بسوزاند معلوم است که مانعی وجود ندارد و اگر نسوزاند مانع است. وقتی می‌سوزاند سه شرط مقتضی و شرط و عدم مانع هست. اگر بخواهید این استدلال را بپذیرید باید در هر جایی که علت می‌آید و اثر می‌گذارد کل دستگاه مانعیت را بردارید.

## اشکال دیگر بر مقدمه دوم

این‌که می‌گویید: «اقتضای محال، محال است» آنچه محال است این است که علت تامه محال، جمع شود؛ یعنی محال است که دو مقتضی به حد اثرگذاری برسند برای این‌که اجتماع ضدین محال است. اگر علت تامه این دو، بخواهد باشد محال است اما مقتضی بودن این دو طرف مانعی ندارد. اینجا دو مقتضی هست: مقتضی سیاهی و مقتضی سفیدی. در تراحم این دو همیشه مقتضی یکی غلبه پیدا می‌کند. نمی‌شود گفت دیگری مقتضی نداشت.

در بسیاری از موارد ضدین که غیرقابل اجتماع هستند یکی که محقق می‌شود، دو حالت دارد:

۱: طرفی که محقق شد مقتضی داشت و طرف مقابل مقتضی نداشت.

۲: طرف مقابل هم مقتضی داشت و دو مقتضی بود اما یکی بر دیگری غالب شد؛ مثلاً یک وقت، مکلف به مسجد می‌رود و می‌بیند هم ازاله است و هم نماز. در دل او میل به هر دو در نهایت شدت وجود دارد و هر دو مقتضی دارد و لذا این‌ها تمنع دارند. اگرچه گاهی طرف مقابل طوری است که مقتضی ندارد؛ یعنی واقعاً او میل به نماز ندارد و یا برای سیاهی این کاغذ مقتضی نیست. اینجا می‌شود گفت: تمنع نیست.



## محال نبودن اجتماع دو مقتضی

مرحوم نائینی مقدماتی بیان کرده‌اند که نظرات خوبی هستند اما در مقدمه دوم اگر دقت کنیم می‌بینیم که علت تامه محال، نمی‌تواند موجود باشد اما اگر مقتضی محال در حد شأنی باشد محال نیست. محال این است که ضدین باهم جمع شوند؛ مثلاً این کاغذ هم سفید و هم سیاه باشد. محال است که علت تامه سیاهی و سفیدی در آن واحد جمع شود اما این که علت ناقصه یعنی مقتضی هر دو موجود باشد، محال نیست. اقتضای محال، محال نیست.

لازمه فرمایش مرحوم نائینی این است که ناسازگاری دو علت، جایی است که هر دو در حد علت تامه باشد. ما می‌گوییم: در علت تامه درست است اما در مقتضی که جزء العلة است می‌تواند معارض با مقتضی چیز دیگر باشد، منتهی نمی‌تواند یکی بر دیگری غالب شود. این نه تنها در تضاد است، در تعارض هم این گونه است.

در روان‌شناسی یکی از حالات و احوالی که در انسان موجب اضطراب و استرس می‌شود تعارض است. تعارض در روان‌شناسی مطلق است و شامل تضاد و تناقض منطقی است. یکی از حالت‌های تعارض که در روان‌شناسی گفته می‌شود موقعیت‌های تناقضی انسان است؛ مثلاً این کار را بکند یا نکند، دنبال درس خواندن برود یا نرود. یعنی در وجود و عدم یک چیز تعارض دارد و هر دو هم مقتضی دارد. بسیاری از مواقع در تضادها و تعارض‌ها واقعاً تمناع وجود دارد یعنی در هر دو طرف مقتضی هست.

## خلاصه دیدگاه مرحوم نائینی و آیت‌الله خوئی

بنابراین مرحوم نائینی در مقدمه دوم فرمودند که اقتضای محال، محال است و اقتضای وجود ضدین محال است و مقتضی دو ضد نمی‌تواند موجود باشد. لذا اگر مقتضی جلوس یا سفیدی یا ازاله نجاست باشد طرف دیگر در عالم مقتضی ندارد و وقتی مقتضی ندارد نمی‌توان گفت: این با آن مانع است چون اصل و اساسی ندارد.

اما ما می‌گوییم: در بسیاری از مواقع واقعاً و وجداناً می‌توان حس کرد که مقتضی هر دو ضد در اراده من وجود دارد و به هر دو میل دارم. حتی اگر در اراده شخص واحد هم نباشد، مقتضی دو ضد جمع می‌شود؛ مثلاً این شخص می‌خواهد این کار را بکند و دیگری می‌خواهد کاری غیر از آن بکند. نزاع‌ها در عالم که باعث تمناع و تصادم می‌شود برای این است که هر دو طرف مقتضی دارد البته در آخر یا او پیروز می‌شود یا دیگری ولی نمی‌شود گفت: چون او پیروز شد و مقتضی داشت پس دیگری مقتضی ندارد بلکه دیگری هم مقتضی داشت ولی در نزاع مغلوب شد.



مطالب مرحوم نائینی تا اینجا در اجود التقریرات است و نقد این مطالب در فرمایشات آیت‌الله خوئی و آیت‌الله وحید هست. پس مرحوم نائینی می‌فرماید: تمناع نیست چون اقتضاء محال، محال است. مرحوم آیت‌الله خوئی و آیت‌الله وحید می‌فرمایند: مقتضی وجود دارد و تمناع هم هست.

## دیدگاه استاد

نظر ما این است که باید قائل به تفصیل شد؛ یعنی گاهی تمناع است و گاهی نیست؛ مثلاً کسی که نشسته و اصلاً فکر ایستادن نیست و میلی هم ندارد، اینجا مانعی مقابل جلوس نیست. تمناع و تعارضی نیست اگرچه بین این دو وصف تضاد است و نمی‌شود جمع کرد ولی ایستادن در اینجا مقتضی ندارد. یا مثل کسی که ازاله می‌کند اگر ازاله هم نبود اصلاً به فکر نماز نبود. گاهی تمناع است یعنی واقعاً الآن ایستادن هم خوبی‌هایی دارد و نشستن هم خوبی‌هایی دارد هر دو طرف اقتضا دارد ولی یک طرف بر دیگری غالب می‌شود.

به مرحوم نائینی می‌گوییم: این‌گونه نیست که بگویید اینجا تمناع نیست بلکه گاهی تمناع است. به آیت‌الله خوئی و تابعین ایشان هم می‌گوییم: همیشه این‌طور نیست که تمناع باشد؛ گاهی تمناع نیست برای این‌که یک طرف، بی اقتضا است.

بنابر این اقتضای محال، محال نیست. فلذا اقتضای ضد معدوم هم گاهی ممکن است باشد و گاهی ممکن است نباشد. اگر این اقتضاء قبل از وقوع فعل بود اینجا تمناع است و باید یکی بر دیگری غالب شود. ولی اگر از قبل نبود یکی محقق می‌شود و دیگری محقق نمی‌شود.